

سرّ آموخته و دهان دوخته

«گره الیاسی» و «گره موسوی» در زبان دین

مدعای این نوشته این است که می توان در زبان قرآن از گویای سخن گفت که با آنچه در زبان سولیه «شطح» خوانده می شود متفاوت است. این مقاله یکی از گره های ساختاری قرآن را نشان می دهد که در ادبیات علوم قرآن به «اسلوب اعتراض» معروف است. اعتراض در اینجا به آن معنایی به کار می رود که در جمله معتزله «می بینیم جمله معتزله جمله ای است که بین دو جزء کلام قرار می گیرد و لویابی معنوی یا پس و پیش خود دارد ولی اسلوب اعتراض مورد نظر در قرآن، علم تر از جمله است.



بر زبانش نیفتاده بود.

این از دست رفتن

نطق با آنچه موسی دانگوشی

بود متفاوت است. گنگی ای

که این عربی از آن سخن می گوید

گنگی حیوانی است ولی گنگی ای که موسی

تا استماعش رفت گنگی عقلی است. گویی ما

با یک طیف هستی شناختی مواجهیم. هم که دو

انتهایش حیوانیت مطلق و عقلانیت مطلق است.

در هر دو سوی این طیفه نطق از کار می افتد.

نطق برای اواسط این طیف کارگر است. یعنی

نطق مختص مرتبای است که آمیخته به

وحدت عقلی و کثرت حیوانی است. بدو الله المالم

بفتح سخن ادبی به نظر می رسد عدول از حد

وسط این طیفه به سمت گره است. یعنی

هم سخنی که به سمت روحانیت مجرد میل

می کند ادبی است و هم سخنی که به سمت

بدویت حیوانی میل کرده است نمونه سخنی

که به سمت روحانیت میل کرده است در ادامه

این نوشته خواهد آمد اما نمونه سخن نزدیک

به حیوانیت را در کتاب مقدس فراوان می توان

یافت. به این تقریرات کتاب فصول غزل های

اسلامان توجه کنید که چگونه مضطرب به ما

همه بدوی و محسود به جهنم حیوانیت اند.

هنوز زبانی هستی و چشمانت از پشت برف تو

مثل چشمان کبوتر است و موهايت مثل گله

بزهاست که بر جایت که بوه جلماد خوابد مانند

خندان هایت مثل گله گوسفندان پشم بریده که

از شستن بر آمده باشند و همگی آنها توأم زاییده

و در آنها یکی هم نازداد نباشد. لب هایت مثل

رشته قرمز و دهانت جمیل است و شقیقه هایت

در عقب برف تو مانند پاره ابر است. گردنت

مثل برج داوود است که به جهت صلاح خانه بنا

شده است و در آن هزار مهر یعنی همه مهرهای

شجاعان اویزان است دو پوستت مثل دو بچه

توأم آمو است که در میان موسن های چرتند تا

تسمیر و بوز دوساله با هم گریزد.

ما فاسلابا «گره الیاسی» کاری نداریها

بخلین گره الیاسی باشد برای مجلسی دیگر.

اکنون برانیم بدینیم «گره موسوی» در زبان را چگونه می شود تحلیل کرد. به نظر می رسد گره جای پدید می آید که متکلم در صدها برمی آید زبان را برای بیان امری به کار برده که از هر چه مجاز وحدت «فرا تر رفته است. ما در زبان با آمیزش از وحدت و کثرت مواجهیم. و وقتی می گوئیم «حسن و کول است» دو تا مفهوم موضوع و محمول داریم و این یعنی کثرت. از آن سو وحدت نیز در این میان است که باعث این هاستی بین حسن و کول می شود و به ما این اجازه را می دهد که بگوئیم این است. کثرت برخاسته از مفاهیم و وحدت برخاسته از مصداق است. یعنی ما وقتی می توانیم آن دو مفهوم (حسن و کول) را یکی بدانیم که در عالم واقع یک مصداق داشته باشنند پس کثرت برای زبان ناگزیر است و اگر کثرت نگاه داشته نشود پنهان زبان می لرزد یعنی ما زبان را بر زمینه ای متکثر بنا می کنیم و این کثرت شرط لازم شکل گیری هر زبانی است. به عبارت دیگر واحد زبان جمله است و جمله بی شک اگر کثرتی نباشد (کثرت بین نهاد و گزاره یا مدخند و مستنابه یا فاعل و مفعول و ربط و...) متشکل نمی گیرد. حال اگر

یعنی اسرائیل چنان که از روایت قرآن از داستان پاره ۳۳ برمی آید مامیتانده پیش بودند و به دقت مفهومی و ماهوی در مقام بیان و ظمیرات متعصبه در داستان پاره خدا به موسی وحی می کند به قوم یگویی برای شناسایی قاتل ماده گاوی بکشند پس اسرائیل هر گاوی را می کشند فرمان خدا را به جای آورده بودند ولی به موسی گفتند از خدایت بخواه گاو مورد نظر را برای ما دقیق تعیین کند که چگونه است و چیست موسی سه بار پاسخ خدا را برای ایشان می آورد تا دقت مفهومی گاو بر آورده شود. به تعبیر قرآن یعنی اسرائیل اگر چه سرانجام گاو را کشتند ولی نزدیک بود سر بر تپنده و نکشند یعنی آن چنان بر سر ماهیت گاو چون و چرا می کردند که دانی نمی شناسند دست به ذبح گاوی می برند. وقتی گاو پاسخ آمد و موضوع این رفت و باز گشت موسی این شد که ماده گاو مورد نظر چنین است: «نه پیر و نه پکر بلکه میان آن دو، زرد پخته است چندان که بینندگان را شاد کند نه رام شده برای شخم و نه برای کشت آبگشایی کند. او هر چه بی برکنار و هیچ لکه رنگی بر آن نباشد.» وقتی این همه اوصاف گرد آمد گفتند «اینک حق را آوردی» بدین معنی است اگر پیامبری برای این قوم که در مورد «گنار حق» چنین دلایست دقیق آینه می اندازد می خولست. سخن برسد باید بی گره و بی ابهام می رسد. این ماهیت فقهی فرعون فرعون به پیام موسی می برسد دیده می شود. وقتی موسی در مجلس فرعون از قرب العالمین سخن گفت فرعون نرسید قرب العالمین کیت؟ بلکه پرسید قرب العالمین چیست؟ (به قال و ما رب العالمین) و موسی همین را پیش پایش می کشد و به همین خاطر از خدای پرسید اگر از من پرسد بگو چه کسی تو را فرستاده بگوید.

اما فقط در هنگام شهود وحدت و بساطت نیست که نطق از کار می افتد. در عالم کثرت نیز این رخداد ممکن است. غرض شدن در کثرت ها نیز کار نطق را می سازد. به گفته ابن عربی لازمه دریافت حکمت الیاسی این است که سالک ابتدا به حیوانیت مطلق فزول کند و سپس به تجربه عقلی فرا برود. نشانه همچو کسی آنگاه که در حیوانیت قرار یافته است به تعبیر ابن عربی دو ناسته:

۱) «گنگی» بدی می بیند چه کسی در لبر مایه می شود و چه کسی نواخته می شود. مرده را زنده ببیند و صامت را سخن گو و فتنه دار روان.

۲) «خوس» (گنگی) یعنی عاجز از گفتار شود و هر چه خواهد سخن بگوید نتواند. شیخ اکبر می گوید من خودم به نحو تمام متحقق به این حال شدم ولی شاگردی داشتم که صاحب این گنگی شده بود ولی هنوز قادر به تکلم بود و این نشان می داد که کلام متحقق در حیوانیت نشانه بود. یعنی هنوز گره الیاسی

عمر تقسی گره الیاسی
و حال شده من کسی بقیه را فوکی
۳۳ کسی که امر متعالی را شهود کرده است
«گره در زبان» دارد زبان چنان که می هر چند
هر معنی باشد یا به غیر هر گز روان نیست و
پایه سدی وی به فصاحت و بلاغت اگر قرار بر
پایندی باشد سخت دشوار است موسی
آن شب که خدا از اندام سبزه درخت با وی
سخن گفت و برانگیختن تا سراغ فرعون
برود از خدا خواست گره از زبان وی بکشاید
تا سخنش را در پاینده بر رخ مفسران برای این
«گره» شناسی از کرده کی موسی و اینکه آتش
بر دهانش برده بود و زبانش بسوخته و قرآن
زمان دچار لکت شده بود نقل کرده اند. این
دانشان بازمانده وجه عامه فهم این گره است
ولی فلانیان به منطق قرآن می خاندند که اگر گره
همین لکت بود و معنایی متعالی نداشت بدی
از آن در قرآن نمی رفت چه آن وقت ظاهر
«گره» که به عزم مفسران دال بر «لکت» است
بی باطن می ماند با توجه به اینکه قرآن از ما
هفت با هفتاد بطن دارد این گره چیست و چرا
بر زبان کسی می افتد که وحی را در یافته است؟
در مطلب در این است که امر مشهود
بر خوردار از وحدتی است که تن به کثرت ناگزیر
مفاهیم نمی دهد بنابراین فاشن مفاهیمی که
تواند با آنها آن امر وحدتی را بیان کرده سخت
دشووار است در واقع شخصی که امر وحدتی را
شهود کرده است اگر مالمور به بیان آن نباشد
همچون خضر که مالمور به بیان نیست سر خوش
با خود خواهد گفت «ای خوشبخت این گره» چون
این گره اگر چه در بسادی نظریه کاسیتی زبان به
شمار می آید ولی چون به وحدت تکیه زده یک
مفروض (مفضل) است به کشتی بنا بر این هر چه
یک عارف فاضل تر زبان او پر گره تر تا جایی که
ممکن است توانایی نطقش از دست برود و به
انسانی غیر ناطق تبدیل شود. معنی در ظاهر
صورت انسانی «حیوان ناطق» داشته باشد
ولی در حقیقت فاقد نطق شود. این مرتبه دیگر
مرتبه «گره جدا کثرتی» است و مربوط به مرتبه
در یافت بسط الحقیقه است در مورد امری که
بسط است از آن جهت که بسط است نمی توان
سخنی گفت مگر اینکه جان است. در مورد
چیزی که هیچ نمی توان عبارتی آورد
بنابر این نطق در وقت شهود آن مرتبه از کار
می افتد موسی از آن پیامبرانی است که گویی
دغدغه تعبیر زبانی از مشهودات پیامبرانه اش
داشته است شاهدش در سفر خروج ۳۱ است
که موسی به خدا گفت: اینک چه چون من نزد
پنی اسرائیل برسم و بدیشان گویم خدای پدران
شما مرا زده شما فرستاده است و از من بپرسند
نام او چیست بدیشان چه گویم؟ خدا به موسی
گفت «هستمر آن که هستم»
ظاهر این دغدغه زبانی موسی به جهت
شناختی بود که از قوم مامیتانده پیش داشته





کسی که امر متعالی را شهود کرده
است «گره در زبان» دارد زبان
چنان کسی هر چند هنرمند باشد
یا پیغمبر هر گز روان نیست و
پایبندی وی به فصاحت و بلاغت
اگر قرار بر پایبندی باشد
سخت دشوار است



منند «وجه» (= روی) و
«عین» (= چشم) و «جد»
(جست) و «مراد از حروف
نهجی نیز همان حروف منقطه
اولی بر عین سوره طه است از
جمله «الم» و «طسم». آنچه روزبهان
در شطحیات قرآن آورده است می تواند
جزو مصدق «گره» به شمار آید چه مثلا
در سوره حروف منقطه توجیه گره بودن این
است که این حروف از جاع به اموری نادره که از
وحدت حاکمتری (مانند ارواح در قرآن نظری
و عقول در فلسفه اسلامی) برخوردارند و از این
رو چون از حد مجاز و حدت (مجاز به معنای
زبان شناختی) فراتر رفته اند متکلم ناگزیر شده
است هیچ اسم و رسمی برای آنها نیابد و تنها
با حروف به آنها اشاره کند گره زبانی در اینجا
چنان مدخلت است که املا مجال کلمه سازی و
اطلاق اسم و رسمی مهوده نمی دهد. حروفی
به میان می آید تا اشاره کند به آنچه مشهود
متکلم است. هیچ توضیحی وجود ندارد چه
هر توضیحی موجب کثرتی است. این همی در
مورد حروف و مدلول های آنها می نویسد «و
این ملائکه روحانی در عالم ارواح به اسم این
حروف نامیده می شوند. این ملائکه از ارواح این
حروف اند و این حروف اجساد آن ملائکه اند»^{۱۱}
بر اساس این انگاره، روزبهان در شش فصل به
توضیح معنای الف و لام و راه و میم و عین و
صاد و هاء و پاء می پردازد و حقیقت شطح این
حروف را بر ملامی کند. نمونه راوی در مورد
میم می نویسد: «حیاتیات از حروف سبوانی یحار
محبت است که از قدم اسرار افعال می گذرد
آن فعلی که عقول صادره است از فعل خاص و

ارواح مقدسه که خارج است از همین امر در فعل
عسوم»^{۱۲}

چنان که می بینیم از جاع میم به جایگاه
عقول صادره و ارواح مقدسه است و این عقول
و ارواح چنان وحدت شدیدی دارند که از کثرت
مفهوم می گریزند و گره در زبان کسی می اندازند
که بخواند یا اسم و رسمی از ایشان یاد کند»^{۱۳}
ایامی تیران در زبان قرآن گره می موسوی
از سخنی دیگر غیر از آنچه روزبهان بر شمرده
است باز ساخت؟ معنای این نوشته این است
که می توان ما اینجا یکی از گره های ساختاری
قرآن را نشان می دهیم که در فیهیات علوم قرآن
به اسلوب اعتراضی معروف است. اسلوب
اعتراضی ربطی به اعتراض به معنای نشان دادن
مخالفت ندارد اعتراضی در اینجا به همان
معنایی به کار می رود که در «جمله مترخه»
می بینیم. جمله مترخه جمله ای است که بین
دو جزء کلام واقع می شود و از تباکی معنوی
با پس و پیش خود دارد ولی اسلوب اعتراضی
مورد نظر در قرآن عام تر از جمله است. ممکن
است شبیه جمله باشد نه یک جمله کامل. در
این آیات قرآن این اسلوب به راحتی تشخیص
داده می شود: «فلا انسم بوفاع التجوم - و
انه لقم لو تطون عظیم - انه لقرآن کریم»
(واقعه ۷۶-۷۵) یعنی: سوگند نمی خورم به
جایگاه ستارگان - و آن سوگندی است اگر
بدانید سترگ - که این قرآنی است بزرگوار. در
این دو آیه دوبار از اسلوب اعتراض بهره گرفته
شده است.

۱) اعتراضی جمله اسمیه «و ائه تقسم لو
تظنون عظیم» همین قسم جواب قسم.
۲) اعتراضی جمله شرطیه «لو تظنون» این
مشهدا و خبر.

آگروه از عالمان مسلمان در مورد اسلوب
اعتراضی پژوهشگران، بلاغت شناسان
و مفسران، و همه به این معتقدند که اسلوب
اعتراضی هم جنبه منفی شناختی (تأکیدی)
دارد و هم جنبه زیبایی شناختی^{۱۴} منها
جنبه زیبایی شناسانه را زیاد تشکله اند. این
بسیار مهم است که چرا شکستن یک جمله و
آوردن جمله یا شبه جمله ای در میان آن موجب
تعمیق است. می شود و بر حسن بیان می افزاید
یک جمله تا چیزی غیر از اجزای خودش در
میان قرار نیافته باشد روان است ولی وقتی
شکسته شده و یک جمله دیگر در دل آن جای
می گیرد روانی بیط خودش را از دست می دهد
و پیچیده می شود و این پیچیدگی بر زیبایی آن
می افزاید به عبارت دیگر استفاده از اسلوب
اعتراضی در انداختن یک «گره» در ساختار
جمله و تبدیل کردن یک جمله به دو یا چند
جمله است. همان استفاده از اسلوب اعتراضی
در قرآن بالاست^{۱۵} و برای هر قرآن پژوهی این
سؤال را به طور جدی مطرح می کند که چرا
جملات گسسته در قرآن زیادند.

احتمالا بشود و ریشه این پدیده را در
ایمن دانست که قرآن حقیقتی است که
تازل شده است. نزول از جایی که وحدت
آن حداکثری است به جایی که کثرت آن
حداکثری است. بنابراین نزول باعث «تکنیر
امر واحد» یا اگر بخواهیم به ادبیات خود قرآن
بایبند باشیم موجب تحصیل حقیقت مجمل
قرآن شده است. اما یک امر واحد به لحاظ
هستی شناختی از «وجود جمعی» برخوردار
است^{۱۶} یعنی همه آنچه را باید با خود دارد
به نحو مجموع و گره مانده این حقیقت گرد
(به تبع فیلسوف هستی شناس پیشاقرآنی
پارمنیدس و از باب مسامحه و برای تقریب
به ذهن ناقره بخت می گویم «گره» والا املا
بعدی ندارد و در واقع شبیه «قطعه» است^{۱۷}.
وقتی قرار است تبدیل به زبان شود که امری
حقیقی و ذاتا متکثر است چه اتفاقی می افتد؟
انگار خود زبان بر آن حقیقت ایمن حالت را

تحصیل می کند که جنبه های مختلف آن
را پس و پیش کند و موجب تقدم و تأخری
شود چه اگر پس و پیش نکند اصلا نمی تواند
بگوید زبان امری دارای پس و پیشی است
(یک کلمه پس از یک کلمه دیگر و آنچه) و
اگر بخواهد حقیقتی را بگوید که آن حقیقت
عاری از پس و پیشی است، مجبور است تن
به «گره» بدهد یعنی اگر قرار است جنبه
یک حقیقت جمعی را بگوید اگر نخواهد
پس و پیش بگوید باید این سه جنبه را در قالب
سه جمله در بیآورد و در همدگر داخل گرداند
تا وقتی ما یک جمله را خوانیم هر ۳ جمله را
یکجا و در یک تجربه خویش خوانده باشیم و
این یعنی اسلوب اعتراضی. این اتفاق در مثال
پیش یاد شده دیده می شود. جمله قسمیه و دو
جمله مترخه چنان در دل هم فرو رفته اند که
با یک خویش هر سه به ذهن مخاطب منتقل
می شوند.

گفتنی است مراد ما از گره دار بودن جمله
- گویی آن را به شاخه درختی تشبیه کرده ایم
که شاخه میوه ای از جنس دیگر را به آن پیوند
زده اند و این پیوند شاخه اصلی را گره دار کرده
است - این نیست که زبان قرآن گره دار شده
و از فصاحت و بلاغت افتاده است؛ چنان که
گفتیم همه تحویان و بلاغت شناسان اسلوب
اعتراضی را تجلیل کرده اند و موجب تحسین
بیان دانسته اند بلکه مراد این است که با این گره
که در جمله افتاده است از معنایی گره گشایی
شده است که چون وحدت غلیظ دارد تن به
کثرت زبان نمی دهد.

پس در واقع گره اصلی در همان وجود
جمعی امر واحد نهفته است که پیش تر یاد
کره ایم. فرو آوردن یک «وجود جمعی» به مرتبه
کثرت زبانی یعنی از دست رفتن وحدت و
بساطت آن و این خود گره است. قرآن با اسلوب
بسیار ویژه ای این گره را با در انداختن گره در
جمله گشوده است و اسلوب اعتراضی یکی از
این گره گشایی های گره افراز است^{۱۸}.

۱. ابن کثیر، مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفه،
۱۴۰۸ هـ، ج ۷، ص ۱۵.
۲. کتاب مقدس، ترجمه لژیبه انتشارات ایلان،
چاپ اول ۱۹۹۶، ص ۶۶.
۳. بصره ۶۷۲ تا ۷۳۲.
۴. تاریخ الامین حسین خوارزمی، شرح قصص الصحابه
تعلیق حسن حسن زاده املی، قم دفتر تبلیغات
حوزه علمیه قم، ص ۱۲۷.
۵. کتاب مقدس، ص ۱۲۷.
۶. روزبهان باقی شولازی، شرح شطحیات، صحیح
هنری کریمی، تهران، کتابخانه طهرانی، ۱۳۶۰.
۷. همان، ص ۵۸.
۸. ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۴۸۸.
۹. شرح شطحیات، ص ۶۱.
۱۰. نفس خواهی صریح مبرم بر م از بی خورل
جاملی که این همی را به جهت روانی و علم
المعروف به استهزا می گویند. نمونه ای از این
نمایش های روانگشایی را ببینید در ترجمه ضمیمه
المکرمین سلطان، مرکز ترجمه، ص ۲۶-۵۰.
۱۱. برای بحثی مستوفیانه کنید به شالیب پانی
قرآن، دکتر عزت الله مولایی، تهران، فرهنگ سبز،
۱۳۸۲.
۱۲. دکتر مولایی با شرح کتاب پیش رو شده می
۳۷۹ نمونه هایی از اسلوب اعتراضی در قرآن یافت و
جدول بندی کرده است.
۱۳. برای آشنایی با نحوه هستی شناختی وجود
جمعی، آشنایی با ملامطرا و فاعله بیط الحقیقه
لازم است نگاه کنید به اسفار، ج ۵، ص ۵۷ بحث از فاعله
به خط الحقیقه.
۱۴. ابن سینا در الهیات فلسفه در فصل دو، مقدمه
عسوم در باب شیخ و ختی که در «قطعه» هست یعنی
کرده است نگاه کنید به مقاله (الاهیات) در متن و در
مکتبه آیة الله العظمی المرعشی النجفی، ص ۱۰۱.

کتابخانه
مکتبه
آیة الله
العظمی
المرعشی
النجفی